

فرم‌زدگی و اسطوره برتری: انسداد معرفتی در سنت‌گرایی معاصر معماری اسلامی



سعید حقیر

دانشیار دانشکده معماری، دانشگاه تهران، ایران.

در لحظاتی از تاریخ اندیشه، آن‌گاه که یک سنت توان تولید معنای زنده را از دست می‌دهد، گرایشی پدیدار می‌شود که به‌جای مواجهه با این فقدان، به تثبیت و بازتولید صورت‌های آن پناه می‌برد. این گرایش، در ظاهر، خود را پاسدار اصالت معرفی می‌کند، اما در واقع، نشانه‌ای از گسست با همان سنتی است که مدعی دفاع از آن است. آنچه امروز در قالب سنت‌گرایی جدید در معماری به صورت عام و در معماری ایرانی به صورت خاص ظهور یافته، دقیقاً در همین وضعیت قرار دارد: نه استمرار سنت، بلکه برساختی دوگانه از آن که در آن، از یک‌سو سنت به فرم تقلیل می‌یابد و از سوی دیگر، به مرتبه‌ای برتر و غیرقابل پرسش ارتقا داده می‌شود. این ترکیب، نه یک سوءبرداشت ساده، بلکه صورت‌بندی یک انسداد معرفتی است. در سطح نخست، فرم‌زدگی به‌عنوان سازوکار اصلی این تقلیل عمل می‌کند. در این رویکرد، عناصر معماری—گنبد، قوس، هندسه، الگوهای تکرار شونده—از زمینه‌های تاریخی و معرفتی خود جدا شده و به نشانه‌هایی خودبسنده بدل می‌شوند که گویی حضورشان برای «ایرانی-اسلامی» شدن فضا کفایت می‌کند. این جابه‌جایی، صرفاً تغییر در ابزار طراحی نیست، بلکه تغییری در سطح تعریف سنت است: سنت دیگر به‌مثابه یک نظام معنایی فهم نمی‌شود، بلکه به مخزنی از فرم‌های قابل تقلید فروکاسته می‌گردد. در چنین وضعیتی، فرم نه تجلی معنا، بلکه جانشین آن است؛ و این دقیقاً نقطه‌ای است که معماری، از تولید معنا به بازتولید تصویر تنزل می‌یابد.

اما اگر فرم‌زدگی نشانه سطحی این بحران است، لایه عمیق‌تر آن در ادعای برتری معرفتی سنت نسبت به مدرنیته نهفته است؛ ادعایی که در سنت‌گرایی جدید، به صورت پیش‌فرضی تثبیت شده عمل می‌کند. بر اساس این پیش‌فرض، سنت به‌مثابه کلیتی منسجم، واجد نوعی کمال ذاتی و پیشینی تلقی می‌شود و بازگشت به آن، نه یک مسئله، بلکه پاسخی از پیش‌داده‌شده به بحران‌های معاصر فرض می‌گردد. این تصویر، در نگاه نخست ممکن است واکنشی به بحران‌های واقعی جهان امروز به نظر برسد، اما در سطحی بنیادی‌تر، خود مبتنی بر نوعی اسطوره‌سازی از سنت است.

مسئله دقیقاً از همین جا آغاز می‌شود. آنچه به‌عنوان «سنت» در این گفتمان بازسازی می‌شود، نه یک واقعیت تاریخی پیچیده، بلکه برساختی انتزاعی و گزینشی است که با حذف هرگونه تنش، گسست، شکست و محدودیت، به‌مثابه کلیتی منسجم و برتر عرضه می‌گردد.

این بازنمایی، صرفاً نادقیق نیست، بلکه به‌طور ساختاری گمراه‌کننده است؛ زیرا سنت را از مقام یک وضعیت تاریخی محدود و مشروط، به مرتبه یک افق مطلق و فراتاریخی ارتقا می‌دهد. در چنین صورتی، سنت دیگر موضوع اندیشیدن نیست، بلکه به پیش‌فرضی بدل می‌شود که باید پذیرفته شود. دقیقاً در همین نقطه است که سنت‌گرایی، از یک موضع نظری، به نوعی ایدئولوژی جبرگرا تغییر ماهیت می‌دهد. ایدئولوژی‌ای که در آن، گذشته به‌عنوان مرجع نهایی و الزام‌آور تثبیت می‌شود.

در این چارچوب، حتی آنچه به‌نام «تحول» در سنت مطرح می‌شود، چیزی جز جابه‌جایی درون یک دستگاه از پیش‌تعیین شده نیست. این دگرگونی‌ها، هرچند ممکن است در سطح بیان یا صورت متفاوت جلوه کنند، اما در سطح بنیادین، از منطق اولیه سنت فراتر نمی‌روند و امکان گشودن افق‌های جدید را فراهم نمی‌کنند. سنت، به‌معنای دقیق، فاقد آن لحظه گسست‌زایی است که بتواند پیش‌فرض‌های خود را موضوع پرسش قرار دهد. از این‌رو، نسبت دادن «پویایی» به سنت، بیش از آن‌که توصیف واقعیت باشد، تلاشی است برای پوشاندن محدودیت ذاتی آن.

در مقابل، آنچه امکان تحول واقعی را فراهم می‌کند - یعنی توانایی فاصله‌گیری از پیش‌فرض‌ها، بازتعریف مبانی، و تولید افق‌های نو - در افقی صورت‌بندی می‌شود که اساساً با منطق درونی سنت قابل توضیح نیست.

این افق، مستلزم نوعی گسست انتقادی است؛ گسستی که سنت‌گرایی جدید، به دلیل ساختار تثبیت‌شده‌اش، نه‌تنها قادر به تولید آن نیست، بلکه آن را به‌عنوان انحراف طرد می‌کند. بدین ترتیب، سنت‌گرایی، در عین ادعای احیای سنت، عملاً امکان هرگونه تداوم زنده آن را مسدود می‌سازد.

پیامد این انسداد در معماری، به‌وضوح قابل مشاهده است. فضاهایی تولید می‌شوند که در سطح، واجد نشانه‌های آشنای گذشته‌اند، اما در عمق، فاقد هرگونه نسبت معنادار با زیست معاصر. این فضاها نه ادامه سنت‌اند و نه پاسخی به اکنون؛ بلکه در نوعی تعلیق میان این دو گرفتارند. آنچه شکل می‌گیرد، معماری‌ای است که بیش از آن‌که مسئله‌ای را حل کند، در پی اثبات یک پیش‌فرض نظری است - پیش‌فرضی که پیشاپیش پاسخ را در گذشته جست‌وجو کرده و اکنون را صرفاً به صحنه بازنمایی آن بدل ساخته است.

در این وضعیت، سنت‌گرایی جدید، نه حامل سنت، بلکه مانع اندیشیدن درباره آن است. زیرا با تثبیت پاسخ‌ها در گذشته و ارتقای آن‌ها به مرتبه‌ای غیرقابل پرسش، امکان هرگونه مواجهه انتقادی را از میان می‌برد. سنت، به جای آن‌که به‌عنوان افقی گشوده برای تفسیر و بازتفسیر عمل کند، به مجموعه‌ای از گزاره‌های تثبیت‌شده بدل می‌شود که وظیفه اندیشه، نه پرسش از آن‌ها، بلکه تأیید و بازتولیدشان است. آنچه به‌عنوان سنت عرضه می‌شود، نه سنت تاریخی، بلکه روایتی پالایش‌شده و ایدئولوژیک از آن است — روایتی که به‌جای گشودن افق فهم، آن را می‌بندد.

نقطه تعیین‌کننده در اینجا، نسبت این وضعیت با امکان «نقد» است. نقد، در معنای دقیق آن، صرفاً یک ابزار روش‌شناختی یا یک مهارت فکری نیست، بلکه به یک پیش‌شرط بنیادی وابسته است: امکان فاصله‌گیری از پیش‌فرض‌ها و قرار دادن آن‌ها در معرض پرسش. این امکان، نه یک ویژگی عام در همه سنت‌های فکری، بلکه محصول یک گسست تاریخی خاص است که در آن، هیچ مرجع پیشینی از حیث معرفتی مصون از پرسش تلقی نمی‌شود. به این معنا، نقد، پیش از آن‌که یک عمل باشد، یک «وضعیت» است — و این وضعیت، تنها در افقی قابل تحقق است که در آن، اقتدارهای پیشینی قابلیت تعلیق و بازبینی داشته باشند.

در مقابل، در ساختار سنتی — آن‌گونه که در سنت‌گرایی جدید بازنمایی می‌شود — چنین امکانی به‌صورت درونی نهادینه نشده است. نه به این معنا که هیچ‌گونه سنجش یا ارزیابی در سنت وجود نداشته، بلکه به این معنا که این سنجش‌ها هرگز به سطحی نمی‌رسند که بتوانند بنیان‌های خود را موضوع پرسش قرار دهند. نقد، در این افق، یا به اصلاح درون‌ساختاری محدود می‌شود، یا اساساً به‌عنوان انحراف از مسیر درست تلقی می‌گردد. در نتیجه، آنچه غایب است، نه «نقد» به‌عنوان عمل، بلکه «امکان نقد» به‌عنوان یک وضعیت ساختاری است.

سنت‌گرایی جدید، دقیقاً با نادیده‌گرفتن این تمایز، می‌کوشد خود را واجد نوعی ظرفیت انتقادی نشان دهد، در حالی که هم‌زمان، بنیان‌هایی را مفروض می‌گیرد که از دایره پرسش خارج شده‌اند. این تناقض، به‌طور ناگزیر به انسداد اندیشه می‌انجامد: از یک‌سو، زبان نقد به کار گرفته می‌شود؛ و از سوی دیگر، موضوع نقد از پیش تعیین و محدود شده است. در چنین شرایطی، نقد به ابزاری برای تأیید بدل می‌شود، نه برای گشودن امکان‌های جدید. بدین ترتیب، سنت‌گرایی نه تنها امکان اندیشیدن به سنت را محدود می‌کند، بلکه امکان اندیشیدن به اکنون را نیز تضعیف می‌سازد. زیرا هنگامی که پاسخ‌ها در گذشته تثبیت شده باشند، اکنون دیگر به‌عنوان مسئله‌ای مستقل مطرح نمی‌شود، بلکه صرفاً به‌عنوان عرصه‌ای برای انطباق با آن پاسخ‌ها فهم می‌گردد. این جابه‌جایی، به‌طور مستقیم، معماری را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد: معماری، به‌جای آن‌که به‌مثابه میدان پرسش از زیست معاصر عمل کند، به صحنه‌ای برای بازنمایی پاسخ‌های از پیش‌داده‌شده تبدیل می‌شود.

در این معنا، مسئله سنت‌گرایی، صرفاً دفاع از گذشته نیست، بلکه مسدود کردن امکان حال است. زیرا با حذف نقد به‌عنوان یک امکان ساختاری، هرگونه تلاش برای بازاندیشی، بازتعریف و تولید افق‌های جدید، پیشاپیش بی‌اعتبار می‌شود. آنچه باقی می‌ماند، نه اندیشه، بلکه تکرار است؛ و این دقیقاً همان نقطه‌ای است که در آن، سنت — به‌جای آن‌که منبعی برای معنا باشد — به مانعی برای آن بدل می‌شود.

از این‌رو، هرگونه سخن گفتن از «احیای معماری ایرانی-اسلامی» بدون نقد این بنیان‌ها، چیزی جز تداوم همین بن‌بست نخواهد بود. احیا، اگر معنایی داشته باشد، نه در تکرار فرم‌ها و نه در تکرار ادعاهای برتری، بلکه در بازگشودن امکان اندیشیدن به سنت به‌مثابه مسئله‌ای زنده و حل‌نشده است. سنت، تنها زمانی می‌تواند در جهان معاصر حضور داشته باشد که از مقام یک کل برتر و بسته خارج شود و به عرصه‌ای برای پرسش، تردید و بازتفسیر بدل گردد.

در غیر این صورت، آنچه به نام سنت بازتولید می‌شود، نه امتداد آن، بلکه بدل‌سازی از آن است؛ بدلی که هرچه بیشتر تکرار شود، فاصله‌اش با امکان فهم بیشتر می‌شود. و در این فاصله، معماری- به‌جای آن‌که میدان ظهور معنا باشد- به صحنه تثبیت یک پیش‌فرض فروکاسته می‌شود: این‌که گذشته، پاسخ همه چیز را در خود دارد. این پیش‌فرض، دقیقاً همان نقطه‌ای است که در آن، اندیشیدن متوقف می‌شود.

COPYRIGHTS

Copyright for this article is retained by the authors with publication rights granted to Journal of Critical Reviews (JCR); The Iranian Journal of Critical Studies in Place. This is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/version4/>)

